

## امام رضا<sup>(ع)</sup> در مواجهه با اندیشه و عمل واقفیان

سید عبدالکریم حسن پور<sup>۱</sup>

### چکیده

گرچه توقف بر شخصی از اهل بیت<sup>(ع)</sup> به عنوان آخرین امام<sup>(ع)</sup> و مهدی منتظر<sup>(ع)</sup>، مسئله بی سابقه و جدیدی نبوده اما گروهی از شیعیان که امام کاظم<sup>(ع)</sup> را مهدی و قائم منتظر می دانستند و بر همین اساس رحلت آن حضرت را منکر گشته و از پذیرش امامت حضرت رضا<sup>(ع)</sup> سر باز زدند با نام واقفیه یا واقفه شناخته شدند. این گروه به دلیل اینکه تهدیدی جدی برای تفکر اصیل شیعه به حساب می آمد کانون توجه و اهتمام امام رضا<sup>(ع)</sup> قرار گرفت و بخش وسیعی از توان و فرصت پیش روی حضرت را مصروف خود ساخت. به همین مناسبت، واکاوی ماهیت و شخصیت های جریان مذکور، از زوایای مختلفی مورد توجه پژوهشگران و تحلیلگران مطالعات اسلامی قرار گرفته است. گرچه در معرفی فرقه مذکور، آثار ارزشمند و قابل توجهی ارائه شده اما تحلیل روابط و مواضع متقابل واقفیه و امام رضا<sup>(ع)</sup> کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله، نگارنده از زاویه مذکور با روش توصیفی - تحلیلی و با شیوه گردآوری کتابخانه ای در دو محور، بحث جریان واقفیه را مورد بررسی قرار داده است: ۱. چیستی و کیستی واقفیه؛ ۲. نحوه مواجهه امام رضا<sup>(ع)</sup> با این جریان.

### واژه های کلیدی

امام رضا<sup>(ع)</sup>، واقفیه، امامت، مهدویت، قائم

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۰۸

۱. دانش آموخته سه سطح حوزه علمیه قم - دانشجوی دکتری تاریخ تشیع اثنی عشری دانشگاه ادیان و مذاهب - عضو پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی  
sahasanpour@gmail.com

## ❖ مقدمه

پیدایش فرقه‌های مختلف در جامعه شیعی و شکل‌گیری عقاید آنها، ریشه در عوامل و علل مختلف مذهبی و غیرمذهبی دارد. یکی از عوامل مذهبی که در شکل‌گیری عقاید بسیاری از فرق اسلامی و به‌خصوص شیعی تأثیر داشته، عقیده مهدویت است. این آموزه در چارچوب شیعی خود، به ضمیمه مسئله غیبت و رجعت، برای برخی سران و پیروان فرق اسلامی دست‌مایه‌ای شد تا عقاید خود را بر پایه آن بنیان‌گذاری کنند. عصر امام رضا<sup>(ع)</sup> را می‌توان اوج فعالیت این جریان‌ها در جامعه شیعی دانست که گروه‌هایی چون غالیان، زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه و واقفیه حضور داشتند. جریان‌های مذکور به استثنای واقفیه در ادوار پیش از امامت حضرت رضا<sup>(ع)</sup> پا به عرصه ظهور گذاشته و فعالیت خود را آغاز کرده بودند. بدیهی است که فعالیت هر یک از امامان<sup>(ع)</sup> معاصر با اندیشه‌های مذکور، توانست آنان را به انزوا برده و تفکر اصیل شیعی را در مقابل آسیب‌های احتمالی آنها مصونیتی نسبی بخشید؛ اما جریان واقفیه به دلیل اینکه از جهت‌های گوناگون تهدیدی به مراتب جدی‌تر برای جامعه شیعی به حساب می‌آمد کانون توجه و اهتمام آن حضرت قرار گرفت. به همین مناسبت واکاوی ماهیت و شخصیت‌های جریان مذکور، از زوایای مختلفی مورد توجه پژوهشگران و تحلیلگران مطالعات اسلامی قرار گرفته است. تحقیق دو جلدی *الواقفیه درآسه تحلیلیه*، تألیف ریاض محمد حبیب الناصری؛ بررسی زمینه‌ها و عوامل پیدایش اندیشه توقف بر امامان شیعه<sup>(ع)</sup>، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد سیدجلال امام در مؤسسه امام خمینی<sup>(ره)</sup>؛ مقاله «دودستگی در شیعیان امام کاظم<sup>(ع)</sup> و پیدایش فرقه واقفه»، به قلم م. علی بیوکارا، ترجمه وحید صفری، مجله علوم حدیث شماره ۳۰؛ مقاله «فرقه‌های درون‌شیعی دوران امامت امام رضا<sup>(ع)</sup>»، به قلم نعمت‌الله صفری روشانی، مجله طلوع شماره ۲۸؛ از جمله کارهای ارزشمندی هستند که در معرفی و بیان خاستگاه فرقه واقفیه انجام شده است. مقاله

امام رضا<sup>(ع)</sup> در مواجهه با اندیشه و ... ❖ ۱۴۵

حاضر در قالبی متفاوت از آثار مذکور، واقفیه و امام رضا<sup>(ع)</sup> را کنار هم قرار داده و ضمن معرفی جامع این فرقه به عنوان تهدیدی جدی در مقابل تفکر اصیل تشیع، به تبیین نحوه مواجهه امام رضا<sup>(ع)</sup> با اندیشه و عمل واقفیان می پردازد.

### چیستی و کیستی واقفیه

واقفیه در معنای عام خود، سابقه‌ای کهن در تاریخ اسلام دارد. این عنوان در کتاب‌های رجال، تاریخ و نیز در شرح حال اشخاص یا در ذکر مذاهب و فرق شیعه بارها تکرار شده است و بر کسانی اطلاق می‌شود که در دوره‌های مختلف، بر امامت امامان<sup>(ع)</sup> شیعه توقف کرده بودند. به عنوان مثال «الواقفة علی امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup>» و «الواقفة علی موسی<sup>(ع)</sup>» و «الواقفة علی ابی‌عبدالله<sup>(ع)</sup>» و «الواقفة علی الحسن بن علی بن محمد<sup>(ع)</sup>» تعابیری است که شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) به کار برده است (۱۳۵۹ق: ۱۰۳-۱۰۱). در موارد مذکور کاربرد عنوان واقفیه با ذکر نام امامی<sup>(ع)</sup> که بر او توقف کرده بودند همراه است. از این رو عنوان واقفیه به صورت عام مقید بر همه توقف‌کنندگان بر هر یک از ائمه صادق<sup>(ع)</sup> است. اما در معنای خاص و کاربرد مطلق آن، به وقف‌کنندگان بر امام هفتم<sup>(ع)</sup> اطلاق می‌شود که آموزه‌های مهدی موعود<sup>(ع)</sup> و غیبت و رجعت را، بر آن حضرت تطبیق دادند. نوبختی، ضمن اشاره به وجود واقفانی برای هر یک از امامان<sup>(ع)</sup> تأکید می‌کند که واقفیه به طور مطلق عنوان خاص کسانی است که بر امامت امام موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> توقف کردند. او می‌گوید: «هر یک از ایشان - ائمه<sup>(ع)</sup> - که از دنیا می‌رفت واقفیه‌ای داشت که بر امامت او توقف کردند؛ ولی این لقب خاص اصحاب موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> است» (۱۳۸۱: ۸۲).

با این حال برخی از بزرگان، اطلاق عنوان واقفیه را ولو به طور مطلق، بر دیگر متوقفان در امامت بعید ندانستند. از آن جمله، علامه حلی (م ۷۲۶ق) و بحرانی (م ۱۲۱ق) است که ناوسیه - توقف‌کنندگان بر امام صادق<sup>(ع)</sup> - را به طور مطلق

تحت عنوان واقفیه ذکر کردند (ناصری، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۲۰). گفتار کشی درباره علی بن حسان بن کثیر که از اصحاب امام باقر<sup>(ع)</sup> و امام صادق<sup>(ع)</sup> بود نیز مؤید دیگری بر این نظریه است: «او واقفی بود و ابوالحسن - موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> - را درک نکرد» (۱۳۴۸: روایت ۴۵۱).

چنان که ذکر شد، در تاریخ فرق و مذاهب اسلامی به خصوص در میان فرقه‌های شیعی، طوایف متعددی با اندیشه‌های واقفی‌گری وجود داشتند که با وجود اختلاف‌های موجود، دارای یک وجه اعتقادی مشترک بودند که پیشوای آنان آخرین پیشوای بر حق الهی است و بعد از او کسی را به پیشوایی - امامت - نمی‌شناسند. اغلب معتقدند او همان مهدی قائم است که از میان مردم غایب شد و تا روزی که جهان را از عدل و داد آکنده نسازد رحلت نمی‌کند. به هر صورت ضمن آنکه در کتاب‌های رجالی بر بسیاری از توقف‌کنندگان بر ائمه<sup>(ع)</sup>، واقفی اطلاق شده است (ابن شهر آشوب، معالم العلماء: ۷۴؛ نجاشی، ۱۴۱۶ق: ۱۶۵؛ طوسی، بی تا: ۴۷؛ کشی، ۱۳۴۸: روایت ۵۰۵؛ ابن داوود، ۱۳۹۲ق: ۲۶۵) اما عنوان مطلق واقفیه حمل بر واقفیه موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> می‌شود. علت این شهرت را نمی‌توان بی‌ارتباط با فراوانی جمعیت واقفیه در میان اصحاب آن حضرت و حضور رجال بزرگی از این طایفه مثل بطائنی، قندی، ابن سماعه، ابن مهران و... دانست.

مطالعه شخصیت‌های واقفه و بررسی عملکرد آنان، انگیزه‌ها و عوامل شکل‌دهنده مختلفی را در پشت صحنه این جریان آشکار می‌سازد که بخشی از واقفی‌گری‌ها ریشه در باورهای دینی و عقاید مذهبی داشته و عمدتاً به سبب تأویل‌های نادرست و برداشت‌های غلط از مبانی و اصول امامت و عدم شناخت صحیح ملاک‌های تشخیص امام<sup>(ع)</sup> شکل می‌گرفت.

برای فرقه‌هایی چون زیدیه، کیسانیه و اسماعیلیه و... که فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای داشتند، خاستگاه سیاسی و برای واقفیه امام صادق<sup>(ع)</sup> و امام یازدهم<sup>(ع)</sup> خاستگاه جاه‌طلبی قابل تصور است. اما در واقفیه به معنای خاص آن (واقفیه امام کاظم<sup>(ع)</sup>) که محور بحث این مقاله است علاوه بر موارد گفته شده، انگیزه‌های مادی و اقتصادی پررنگ‌تر به چشم

می‌خورد. در ادامه، بر خاستگاه و جایگاه این فرقه در تاریخ تشیع مروری اجمالی می‌شود.

### ویژگی‌ها

گسترش و حرکت رو به تثبیت جریان واقفیه، ثمرهٔ ویژگی‌های این جریان است. اولین و مهم‌ترین ویژگی واقفیه مربوط به رهبران آن است که از جایگاه علمی بالایی برخوردار بودند و بسیاری از آنان در زمرهٔ فقهای بزرگ شیعه به حساب می‌آمدند.

دومین امتیاز جریان واقفیه این است که برخی رهبران آن از میان وکلای مورد وثوق امام کاظم<sup>(ع)</sup> در سازمان وکالت بودند که پشتوانهٔ قابل توجهی برای جایگاه و مقبولیت اجتماعی آنان به حساب می‌آمد (جباری، ۱۳۸۲: ۳۹۷-۳۷۴).

ویژگی سوم این است که بسیاری از رؤسای واقفیه دارای جایگاه روایی برجسته‌ای در بخش‌های مختلف فقه، کلام، تفسیر و دیگر معارف اسلامی و شیعی بودند. بر این اساس ترویج و گسترش آسان اندیشهٔ واقفیه توسط افرادی که با عناوین مختلفی چون فقیه، وکیل، راوی، ثقه در میان مردم دارای مقبولیتی بودند امری دور از انتظار نبود.

### خاستگاه

در اثر جو اختناق و فشارهای سیاسی بنی‌عباس بر ضد امامان<sup>(ع)</sup> شیعه، در دوران امامت امام صادق<sup>(ع)</sup> و با تدبیر آن حضرت در جهت ساماندهی شیعیان، نهادی به نام سازمان وکالت به وجود آمد که در یک مجموعهٔ هماهنگ تحت فرمان آن حضرت فعالیت می‌کردند. نهاد وکالت که در حقیقت، شبکهٔ ارتباطی میان امام<sup>(ع)</sup> و شیعیان بود، در دوران امام کاظم<sup>(ع)</sup> استمرار و تکامل یافت. این نهاد، با شرایط ویژه در جامعهٔ شیعی فعالیت می‌کرد که در صورت عدم دسترسی شیعیان به امام<sup>(ع)</sup>، آنها در شهرهای مختلف، ضمن رسیدگی به مشکلات اعتقادی، سیاسی و مالی شیعیان، وجوه مالی مردم را

جمع‌آوری کرده، دور از دید حکومت، آن اموال را به دست امام<sup>(ع)</sup> می‌رساندند (جباری، ۱۳۸۲: ۳۴۱-۲۷۹). این مسئله به سبب زندانی شدن مکرر و طولانی امام کاظم<sup>(ع)</sup> که آخرین بار نیز به شهادت آن حضرت منجر شد، با مشکلاتی روبرو گشت و مقداری از آن اموال در دست و کیلان باقی ماند (صدوق، ۱۳۸۵ش: ۲۳۵؛ طوسی، بی تا: ۶۴). گرچه بسط اندیشه واقفیان متأثر از عوامل مختلفی بود اما خاستگاه اصلی و نقطه آغاز واقفی‌گری بعد از رحلت امام کاظم<sup>(ع)</sup> بر محور رابطه وکلای امام<sup>(ع)</sup> و اموالی که در اختیار آنان بود شکل گرفت. در این راستا، منابع، نام سه تن از وکلای امام کاظم<sup>(ع)</sup> را ذکر کردند. از یونس بن عبدالرحمن نقل شده است: «مات ابوابراهیم<sup>۱</sup> و لیس من قوامه أحد إلا و عنده مال کثیر ان ذلک سبب وقفهم و جدهم موته طمعاً فی الأموال، کان عند زیاد بن مروان القندی سبعون ألف دینار و عند علی بن ابی حمزه ثلاثون ألف دینار» (همان، ۱۳۷۸ق، ج ۱: ۱۱۳؛ همان: ۴۳).

جای دیگر نقل شده است: «کان أحد القوام عثمان بن عیسی الرواسی و کان یكون بمصر و کان عنده مال کثیر و ست جوار» (صدوق: همان).

از جمله افراد و وکلایی که نامش به عنوان بنیان‌گذار واقفه ذکر شد ابوالحسن علی بن ابی حمزه بطائنی است. او از اصحاب امام صادق<sup>(ع)</sup> و امام کاظم<sup>(ع)</sup> بود و در زمان زندانی شدن امام کاظم<sup>(ع)</sup>، به عنوان فرد مورد اعتماد و وکیل آن حضرت فعالیت می‌کرد؛ اما پس از شهادت موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> بر امامت آن حضرت توقف نمود و امامت فرزندش علی بن موسی<sup>(ع)</sup> را منکر شد (نجاشی، ۱۴۱۶ق: ۲۴۹).

زیاد بن مروان انباری قندی، شخصیت دوم جریان واقفیه، جزء یاران امام صادق<sup>(ع)</sup> و امام کاظم<sup>(ع)</sup> ذکر شده است. وی از جمله افرادی بود که در زمان امام صادق<sup>(ع)</sup> با آن حضرت رابطه زیادی داشت (طوسی، بی تا: ۳۷). وی از امام صادق<sup>(ع)</sup> و فرزندش امام کاظم<sup>(ع)</sup> روایت‌های زیادی نقل کرده است (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۸: ۳۲۶). همچنین او در

۱. کنیه دیگر امام هفتم<sup>(ع)</sup> است.

امام رضا<sup>(ع)</sup> در مواجهه با اندیشه و ... ❖ ۱۴۹

زمان امام هفتم<sup>(ع)</sup>، وکیل آن حضرت در کوفه تعیین شد؛ اما بعد از آن حضرت، به انحراف عقیده مبتلا و یکی از ارکان واقفه شد.

ضلع سوم بنیان‌گذاران واقفه در کنار دو نفر پیشین، عثمان بن عیسی است. وی نیز از یاران مورد اعتماد امام کاظم<sup>(ع)</sup> و وکیل آن حضرت در مصر بود؛ اما مرتکب خیانت در اموال امام<sup>(ع)</sup> شد (حلی، ۱۴۱۷ق: ۳۸۲). او شهادت امام کاظم<sup>(ع)</sup> را منکر شد و درباره آن حضرت ادعای مهدویت کرد. به همین دلیل، حضرت رضا<sup>(ع)</sup> او را لعنت و شیعیان خود را به لعن او امر کرد (همان: ۲۵۸).

اهمیت ویژه این جریان آنجا روشن می‌شود که به‌واسطه ایجاد برخی تحریف‌ها در روایت‌های معتبر، مصادر تشریح اسباب انحراف‌های عقیدتی و تغییر در مبانی امامت را هموار می‌ساخت.

### ساختار درونی

واقفیه گروهی از اصحاب امام کاظم<sup>(ع)</sup> بودند که بر امامت آن حضرت توقف کرده و از پذیرش امامت علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup> یا هر شخص دیگری سر باز زده و بر این باور بودند که موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> آخرین امام<sup>(ع)</sup> است و کسی را به امامت تعیین نکرده یا دست‌کم ما از آن آگاه نیستیم.

واقفیان در خصوص اینکه امام هفتم<sup>(ع)</sup> از دنیا رفته یا زنده است؟ و اگر از دنیا رفته چگونه بوده؟ و اگر زنده است چگونه؟ و مسئله امامت پس از او به چه نحوی است؟ و ... سخنان گوناگونی اظهار داشتند؛ ولی همگی بر یک عقیده بودند که موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> همان مهدی موعود و قائم اهل بیت<sup>(ع)</sup> است که روزی قیام می‌کند و دنیایی را که از ظلم و بیداد آکنده شده است پر از عدل و داد می‌سازد. بر همین اساس امامت شخص دیگری را نمی‌پذیرفتند. بر اساس گزارش‌ها (نوبختی، ۱۳۸۱: ۸۰؛ اشعری، ۱۹۹۲م: ۹۰)

طرفداران این اندیشه را می‌توان در چهار گروه تقسیم‌بندی کرد:

#### باورمندان به رجعت

گروهی معتقد بودند امام<sup>(ع)</sup> به شهادت رسیده و از دنیا رفته ولی چون او همان مهدی قائم و منتظر امت است، هنگامی که وقت قیام او فرا برسد رجعت می‌کند و زمین را که از ظلم و جور پر شده است از عدل و داد سرشار می‌سازد. این گروه باور خود را به سخنی منقول از امام صادق<sup>(ع)</sup> مستند می‌ساختند که درباره امام کاظم<sup>(ع)</sup> فرموده بود: «او شباهتی به عیسی بن مریم دارد و به دست بنی عباس کشته می‌شود.» اما گروه دیگری از این طیف، شهادت آن حضرت را انکار می‌کردند و عقیده داشتند او فوت کرده و خداوند وی را به آسمان‌ها برده است و به هنگام قیامش او را به زمین فرود می‌آورد (همان).

#### باورمندان به غیبت

این گروه به استناد نقل روایتی منسوب به امام صادق<sup>(ع)</sup> که امام کاظم<sup>(ع)</sup> را مهدی قائم امت معرفی کرده و فوت وی را حتی اگر سر بریده‌اش را از فراز کوه به پائین بیندازند قابل باور نمی‌داند، (همان) بر این باور بودند که آن حضرت تنها از دیدگان غایب شده است و از دنیا نمی‌رود تا اینکه عدل و داد را بر همه شرق و غرب زمین حکم فرما سازد. اما گروه مذکور نیز در کیفیت و چگونگی غیبت امام کاظم<sup>(ع)</sup> یک‌سخن نبودند (همان).

#### لا ادریون

این گروه اظهار می‌کردند با توجه به اخبار غیرقابل انکاری که مهدویت و قائمیت موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> را تأیید می‌کند و از طرف دیگر اخبار غیرقابل انکاری که درگذشت پدر و نیاکان آن حضرت را تأیید می‌کند که خود مؤیدی بر خبر وفات موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> است، نمی‌دانیم آیا وی از دنیا رفته یا زنده است. در نتیجه چون نسبت به وفات و حیات آن حضرت قطعیتی برایمان حاصل نشده است، نمی‌توانیم از امامت او هم فراتر برویم. پس بر این امر توقف می‌کنیم تا در زمان قیام او این امر برای ما آشکار شود (همان).

### غیبت پس از رجعت

گروهی دیگر وفات آن حضرت را انکار نمی‌کردند لکن بر این باور بودند که موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> پس از وفاتش رجعت کرد - به دنیا بازگشت - و در مکانی پنهان به سر می‌برد (غیبت) و اصحابش با وی دیدار می‌کنند و او به آنان دستورهای لازم را می‌دهد. یادآوری می‌شود که این گروه نیز به روایت‌هایی استناد می‌کردند مبنی بر اینکه او قائم نامیده شده است زیرا پس از وفاتش برمی‌خیزد (زنده می‌شود) (همان).

### عوامل مؤثر بر گسترش واقفیه

گرچه در مجموع مطالب پیش گفته، خاستگاه جریان واقفیه به رابطه مسائل و انگیزه‌های اقتصادی برخی وکلای امام کاظم<sup>(ع)</sup> دانسته شد، اما عوامل رشد و گسترش این اندیشه را می‌توان در بستر عقیدتی جامعه جستجو کرد.

#### سیره سیاسی امام کاظم<sup>(ع)</sup>

با مطالعه پیرامون احوال و شرایط امام کاظم<sup>(ع)</sup> ضمن آنکه سیره آن حضرت از جهت سیاسی، متفاوت از سیره ائمه پیشین<sup>(ع)</sup> یافت می‌شود، شواهدی در راستای تقویت نظریه‌ای که امام<sup>(ع)</sup> را درصدد فراهم آوردن زمینه‌های تشکیل حکومت می‌دانست به چشم می‌خورد. تقویت سازمان وکالت، جمع‌آوری اموال فراوان نزد وکلا، گرفتن وجوه شرعی همانند زکات و خراج به صورت وسیع، نهی شدید امام<sup>(ع)</sup> از همکاری یاران خود با حکومت، اجازه دادن و تشویق افرادی مانند علی بن یقطين جهت نفوذ در دستگاه حکومتی (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۵۸)، توییح شدید افرادی از اصحاب خود مانند صفوان جمال که شترهای خود را برای سفر حج به هارون کرایه داده بود (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۴۴۱)، تعیین حدود و ثغور فدک توسط امام<sup>(ع)</sup> به گونه‌ای که گستره حکومتی آن دوره را دربر می‌گرفت و بالاخره زندانی شدن امام<sup>(ع)</sup> در زمان

هارون (مجلسی: ۱۴۰۳ق، ج ۴۸: ۱۳۱ و ۱۴۵)، مجموعه شواهدی هستند که ضمن انسجام شیعیان و تضعیف حکومت عباسیان، این ذهنیت را نیز در باور شیعیان تقویت می‌ساخت که امام<sup>(ع)</sup> در صدد تشکیل آن حکومت آرمانی است. به همین مناسبت کسانی که چنین تصویری در ذهنشان ایجاد شده بود نمی‌توانستند باور و قبول کنند که امام<sup>(ع)</sup> قبل از آنکه موفق به تشکیل حکومت آرمانی شده باشد از دنیا برود. بر این اساس پذیرش طرح ادعاهایی چون غیبت امام<sup>(ع)</sup> در کنار این همه قرینه و گذران بخش پایانی عمر امام<sup>(ع)</sup> در زندان هارون، نزد شیعیان امری دور از ذهن به نظر نمی‌رسید.

#### تحلیل‌های نادرست عقیدتی

این‌گونه شبهه‌ها گاهی در اثر القای اندیشه‌های نوظهور و گاه به سبب برداشت‌های نادرست از برخی مبانی و مصادر عقیدتی پدید می‌آیند. از مهم‌ترین این شبهه‌ها که در جامعه‌پذیری اندیشه واقفیه اثرگذار بود می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

#### روایت‌های قائم و مهدی

یکی از آمال مهم شیعیان، روایت‌های قائم و مهدی است که از دیرباز در میان شیعیان مطرح می‌شد. از این‌رو در طول تاریخ نیز گاهی فرد یا افرادی با این ادعا برخاسته و تعداد زیادی از شیعیان را به خود جذب می‌کرد. به نظر می‌رسد در طول دوران امامت امام کاظم<sup>(ع)</sup> به‌ویژه در سال‌های آخر عمر آن حضرت در زندان و همچنین پس از وفات آن حضرت، تعدادی از شیعیان افراطی، این روایت‌ها را دست‌کاری کرده یا به گونه‌ای جعل کردند که فقط قابل انطباق بر امام کاظم<sup>(ع)</sup> باشد. مانند این حدیث نقل شده از امام صادق<sup>(ع)</sup>: «سابعکم قائمکم» (شهرستانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۲۷۵)، بدین معنی که هفتمین فرد سلسله امامت قائم<sup>(ع)</sup> است.

#### شبهه غسل امام<sup>(ع)</sup>

یکی از ابزار تبلیغاتی بانیان و مروجان واقفیه، روایتی است که غیر امام را از غسل دادن

امام<sup>(ع)</sup> نهی کرده است: - «انّ الامام لا يغسله آنا الامام» - (کلینی، ۱۳۸۹ق، ج ۱: ۲۲۵-۲۲۴). ارکان واقفیه این روایت را در راستای اهداف خود تغییر داده و اثبات امام<sup>(ع)</sup> بعدی را به غسل امام<sup>(ع)</sup> قبلی منوط ساختند. آنان اظهار می‌کردند چون هنگام رحلت موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> در بغداد، علی بن موسی<sup>(ع)</sup> در مدینه حضور داشت و امکان غسل دادن امام کاظم<sup>(ع)</sup> برایش فراهم نبوده است او نمی‌تواند امام<sup>(ع)</sup> باشد. شیخ صدوق، برخی از این اخبار را در کتاب *عیون اخبار الرضا* به نقل از امام رضا<sup>(ع)</sup> آورده و درباره بطلان عقیده و استدلال واقفیه می‌گوید:

این اخبار را در این کتاب به منظور رد عقیده واقفیه موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> آوردم که می‌پندارند او زنده است و امامت امام رضا<sup>(ع)</sup> و امامان<sup>(ع)</sup> پس از او را انکار می‌کنند. صحت وفات موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> برای ابطال عقیده ایشان کافی است. آنها درباره این روایت‌ها سخنانی دارند و می‌گویند امام صادق<sup>(ع)</sup> فرموده امام<sup>(ع)</sup> را جز امام<sup>(ع)</sup> غسل نمی‌دهد و اگر علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup>، امام<sup>(ع)</sup> بود باید او بدن موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> را غسل می‌داد. البته در اینکه شخص دیگری بدن موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> را غسل داد دلیل و حجتی برای آنها وجود ندارد، زیرا امام صادق<sup>(ع)</sup> نهی کرده است که بدن امام<sup>(ع)</sup> را کسی جز امام<sup>(ع)</sup> بعدی غسل دهد و اگر شخص دیگری در غسل امام متوفی دخالت کرد امامت امام بعدی باطل نمی‌شود و آن حضرت نغمه امده امام نیست مگر کسی که جنازه امام قبلی را غسل داده باشد، پس استدلال آنها به این اخبار باطل است. علاوه بر این، در برخی اخبار نقل شده که علی بن موسی<sup>(ع)</sup> بدن پدرش موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> را به گونه‌ای که بر حاضران پوشیده ماند، غسل داد (۱۳۷۸ق، ج ۱: ۱۰۵).

به بیانی دیگر سران واقفه نهی تشریحی این حدیث را به نهی تکوینی و دارای اثر وضعی (بطلان امامت امام رضا<sup>(ع)</sup>) تفسیر کردند. احتمال دیگر این است که روایت نقل شده از امام صادق<sup>(ع)</sup>، صرفاً در خصوص وفات اسماعیل پسر آن حضرت بود و

برای نشان دادن اینکه او در مرتبه امامت نبوده، شخصاً مبادرت به غسل او نکرده بلکه امر به غسل او نمود (همان، ۱۳۵۹ق: ج ۱: ۷۱).

توجیه و احتمال دیگر این است که روایت‌های مذکور می‌تواند ناظر به شرایط عادی و طبیعی باشد نه در حالت ضروری و اضطرار (مفید، ۱۹۹۳م: ۲۴۹)، مانند موقعیت سخت و دشواری که عباسیان بر امام کاظم<sup>(ع)</sup> تحمیل کردند و امکان حضور حضرت رضا<sup>(ع)</sup> بر بالین پدرش و غسل بدن وی وجود نداشت.

شبهه نداشتن فرزند برای امام رضا<sup>(ع)</sup>

شیعه بر این باور است که ضرورتاً امامت با نص الهی از امامی<sup>(ع)</sup> به امام<sup>(ع)</sup> بعد که یکی از فرزندان - به جز حسنین<sup>(ع)</sup> - وی است انتقال می‌یابد. امام رضا<sup>(ع)</sup> نیز تا سال ۱۹۵ق صاحب فرزندی نشده بود، این امر بهانه‌ای در دست واقفیان شده بود، آنان که در امامت حضرت رضا<sup>(ع)</sup> شک داشتند، به آن حضرت اعتراض می‌کردند که چگونه دعوی امامت می‌کند در حالی که جانشینی ندارد. یکی از سران واقفیه به نام حسین بن قیاما واسطی در نامه‌ای خطاب به امام رضا<sup>(ع)</sup> نوشت: «چگونه تو امام هستی در حالی که فرزندی نداری؟» (کلینی، ۱۳۸۹ق، ج ۱: ۳۲۰).

### عوامل مادی

چنان که ذکر شد رهبران واقفیه با طرح ادعای خود درباره زنده بودن امام هفتم<sup>(ع)</sup> و توقف بر امامت وی، اموال بسیاری به چنگ آوردند و برای اینکه اهداف و انگیزه‌های اصلی آنان - یعنی تصرف اموال - برای مردم آشکار نشود به کمک همین اموال به ترویج عقاید بدعت‌آمیز خود دست زدند و کوشیدند تا از این طریق عده‌ای از شیعیان و بزرگان اصحاب امام<sup>(ع)</sup> را با خود هم‌داستان کنند. یونس بن عبدالرحمن در این باره می‌گوید:

چون ابوالحسن - امام کاظم<sup>(ع)</sup> - وفات یافت کسی از وکیلان او نبود مگر که

اموال بسیاری نزدش موجود بود و همین امر سبب توقف آنها و انکار وفات

ابوالحسن<sup>(ع)</sup> شد. ۸۰ هزار دینار نزد زیادبن مروان قندی و ۳۰ هزار دینار نزد علی بن ابی حمزه بطائنی موجود بود... وقتی که این را مشاهده کردم و حق برایم آشکار شد و امامت ابوالحسن - امام رضا<sup>(ع)</sup> - را دانستم، زبان به سخن گشوده و مردم را به امامت وی دعوت کردم. اما آن دو - زیادبن مروان قندی و علی بن ابی حمزه بطائنی - برایم پیغام فرستادند و گفتند چه چیز تو را به این کار وا داشته؟ اگر ثروت می خواهی ما تو را بی نیاز می کنیم و ۱۰ هزار دینار برایم ضمانت کردند و خواستند از کارم دست بردارم اما من امتناع کردم و گفتم: ما از صادقین<sup>(ع)</sup> روایت می کنیم که گفته اند: هر گاه بدعت ها آشکار شدند عالم باید دانش خود را آشکار سازد و اگر نکند نور ایمان از او گرفته خواهد شد و من از جهاد در راه امر خدا در هر حالی فروگذار نمی کنم. از این پس آن دو با من دشمنی کردند و کینه ام را به دل گرفتند (صدوق، ۱۳۸۵: ۲۳۵).

با وجود همه این شرایط، تطمیع سران واقفیه در گروهی از شیعیان مؤثر واقع شد: «آنها مردم را به سوی خود جلب کردند و از اموالی که در آنها خیانت کرده بودند به آنان دادند مانند حمزه بن بزيع، ابن مکاری، کرام خثعمی و امثال اینها» (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۷۶۸).

### نحوه مواجهه امام رضا<sup>(ع)</sup> با واقفیان

گزارش هایی همچون گفتگوی امام<sup>(ع)</sup> با جعفر بن محمد نوفلی در مسیر مدینه به مرو و اینکه امام<sup>(ع)</sup> در زمان حضورش در مرو، حسن بن علی و شاء را به آنجا خوانده و مرگ علی بن ابی حمزه بطائنی (از سران واقفیه) و چگونگی احوالاتش در قبر را به اطلاع وی رسانده است (ابن شهر آشوب، بی تا، ج ۴: ۳۳۷)، حکایت از آن دارد که در اندیشه اعتقادی امام رضا<sup>(ع)</sup>، مبارزه و مقابله با اندیشه واقفیان مسئله اول بوده است. از این رو بسته به نوع عمل واقفیان، می توان نحوه و سطح مواجهه امام<sup>(ع)</sup> با آنان را در قالب های زیر بیان و تقسیم کرد:

## مناظره

یکی از شیوه‌های مبارزه امام رضا<sup>(ع)</sup> با جریان واقفیه، برگزاری مناظره‌های علمی بود که در حضور افراد دیگر انجام می‌گرفت. آغازگر این مناظره‌ها عمدتاً واقفیان بودند که شبهه‌های خود را در زمینه‌های مختلف مطرح می‌کردند و پاسخ می‌شنیدند. این شبهه‌ها علاوه بر موارد پیش گفته همچون شبهه عقیم بودن امام<sup>(ع)</sup>، وجوب غسل امام<sup>(ع)</sup> قبلی به وسیله امام<sup>(ع)</sup> بعدی و شبهه‌های مربوط به مهدویت امام<sup>(ع)</sup> در عرصه‌های دیگری همچون اعتراض به امام<sup>(ع)</sup> به جهت نداشتن تقیه و نیز شبهه وفات نکردن امام کاظم<sup>(ع)</sup> یا حداقل تشکیک در وفات آن حضرت خود را نشان می‌داد (ناصری، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۵۵-۱۵۴).

به نقل از ابن حازم گروهی از واقفه از جمله علی بن ابی حمزه بطائنی، محمد بن اسحاق بن عمار، حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری نزد امام رضا<sup>(ع)</sup> حضور یافتند. علی بن حمزه از آن حضرت درباره پدرش و جانشینی او سؤال کردند. امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «پدرم از دنیا رفت و جانشین او هستم.» حسین بن مهران گفت: «اگر چنین است چرا آشکارا بیان نمی‌کنید؟» امام<sup>(ع)</sup> فرمود:

آیا منظورت این است که نزد هارون بروم و بگویم من امام هستم و شما کارهای نیستی؟ بدان که سیره رسول خدا<sup>(ص)</sup> در آغاز رسالتش این‌گونه نبود، بلکه ابتدا رسالت خود را تنها با اهل و افراد مورد اطمینان خود در میان گذارد. من هم اگر با شما از امامت خود سخن می‌گویم به سبب این است که شما امامان<sup>(ع)</sup> پیش از من را قبول دارید که همه پدران من هستند و نیز به خاطر این است که در حق من نگویند که علی بن موسی درباره پدرش تقیه کرده و می‌گوید او زنانه نیست. زیرا من نزد شما درباره خودم تقیه نمی‌کنم و می‌گویم من امام هستم، پس چگونه درباره پدرم تقیه کنم؟ (صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۲: ۲۱۳).

امام رضا<sup>(ع)</sup> در مواجهه با اندیشه واقفیان که می‌گویند موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> رحلت نکرده است، فرمود: «سبحان الله! مات رسول الله و لم یمت موسی بن جعفر؟ بلی والله لقد مات و قسمت أمواله؛

امام رضا<sup>(ع)</sup> در مواجهه با اندیشه و ... ❖ ۱۵۷

سبحان الله! رسول الله از دنیا رفت و موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> از دنیا نرفت؟ بلی به خدا قسم هر آینه وفات یافت و اموالش هم تقسیم شد» (همان، ج ۱: ۱۰۶).

در مورد مسئله مهدویت نیز امام رضا<sup>(ع)</sup> در ادامه احادیث وارده از پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> و ائمه<sup>(ع)</sup>، قائم را چهارمین فرزند خود خواند (همان، ۱۳۵۹ق: ج ۱: ۳۷۲). بدین ترتیب نه تنها مسئله مهدویت خود که سؤال برخی از افراد بود (همان: ۳۷۰) را رد کرد بلکه مهدویت پدرش را نیز رد کرد.

همچنین فراوانی احادیث امام رضا<sup>(ع)</sup> در مورد مسئله امامت و اهمیت آن، علاوه بر اینکه پرده از بحران موجود در آن زمان در مورد این امر برمی دارد، نشان از فعالیت عمیق واقفیه در این راستا دارد که امام<sup>(ع)</sup> در موقعیت‌های مختلف، آن را بیان و بر آن تأکید می‌ورزد. از محمد بن عیسی یقطینی روایت شده: «زمانی مردم در مورد امامت امام رضا<sup>(ع)</sup> دچار اختلاف شده بودند، مسائلی را که از آن حضرت سؤال شد و ایشان پاسخ داده بود را گرد آوردم، به ۱۵ هزار مسئله رسید» (طوسی، بی تا: ۷۳).

این گزارش حکایت از وسعت شبهه افکنی و شدت بحران واقفیه دارد که امام<sup>(ع)</sup> این گونه با آن درگیر بوده و نیز نشان‌دهنده اهمیت مسئله است که باعث شده که امام<sup>(ع)</sup> وقت بسیاری برای آن صرف کند.

لازم به ذکر است که در نتیجه این مذاکره‌ها و گفتگوها، افرادی به حق و حقیقت رهنمون شده و در صراط مستقیم قرار گرفتند. برای نمونه، حسین بن بشار می‌گوید که پس از رحلت امام کاظم<sup>(ع)</sup>، در حالی که اعتقاد به فوت امام کاظم<sup>(ع)</sup> و امامت امام رضا<sup>(ع)</sup> نداشته، نزد امام رضا<sup>(ع)</sup> رفته و پس از گفتگو با ایشان به فوت امام کاظم<sup>(ع)</sup> و امامت امام رضا<sup>(ع)</sup> معتقد شده و بدین ترتیب شبهه حیات امام کاظم<sup>(ع)</sup> برای او رفع شده است (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۸۴۷).

## شاگردپروری و مقابله فرهنگی

گاهی نیز اصحاب برجسته و پرورش‌یافتگان مکتب اهل بیت<sup>(ع)</sup> به مناظره با صاحبان این اندیشه می‌نشستند. یونس بن عبدالرحمن و علی بن میثم در نشستی با برخی از واقفیان مناظره می‌کردند که بحث و جدل شدت یافت و علی بن میثم به آنان گفت: «شما در چشم من، پست‌تر از ممتوره (سگ باران‌خورده) هستید» (نوبختی، ۱۳۸۱: ۹۶؛ شهرستانی، ۱۴۱۹ق: ۱۴۵؛ رازی، ۱۳۹۲ق: ۲۹۰). بعدها این نام رواج یافته و به‌عنوان یک نام طعن‌آمیز برای واقفیان به کار برده می‌شد.

یکی از شیوه‌های بسیار وسیع و اثرگذار واقفه که به‌شدت در استحکام پایه‌های آنان تأثیر شایانی داشت، نگارش کتاب‌هایی با عناوین الغیبه بود که از نخستین روزهای به‌وجود آمدن واقفه آغاز شد. ظاهراً علی بن حسن طاطری، دانشمند واقفی که از شاگردان امام کاظم<sup>(ع)</sup> بود، اولین کسی است که بر اساس تفکر واقفی کتابی درباره غیبت نوشت (نجاشی، ۱۴۱۶ق: ۱۷۰؛ ابن‌ندیم، ۱۴۱۷ق: ۲۱۷-۲۱۶). در مقابل این شیوه نیز برخی از اصحاب برجسته امام<sup>(ع)</sup> دست به قلم می‌شدند. علی بن مهزیار اهوازی یکی دیگر از پیروان و وکلای امام رضا<sup>(ع)</sup>، کتابی با عنوان کتاب القائم نوشت که به‌نظر می‌رسد هدف از تألیف این کتاب، پاسخگویی به جدل‌های واقفیان در مورد هویت قائم بوده است.<sup>۱</sup>

## مکاتبه

روش دیگر امام<sup>(ع)</sup> در مبارزه با واقفه برای نفی و ابطال ادعای مهدویت آنان نسبت به امام کاظم<sup>(ع)</sup>، مکاتبه‌هایی است که به‌عنوان سند مکتوب میان امام<sup>(ع)</sup> و بعضی از واقفیان مبادله می‌شد. نخستین نامه از جانب امام رضا<sup>(ع)</sup> به سران سه‌گانه واقفه (علی بن ابی‌حمزه، زیاد قندی و عثمان بن عیسی) درباره مطالبه اموالی از امام کاظم<sup>(ع)</sup> که در نزد

۱. ر. ک به مقاله «دودستگی در شیعیان امام‌کاظم<sup>(ع)</sup>» به قلم م. علی بیوکارا. ترجمه وحید صفری، مجله علوم حدیث شماره ۳۰.

آنان بود ارسال شده است. در نامه امام<sup>(ع)</sup> آمده است:

آنچه از اموال و کنیزان در زمان پدرم، نزد شما جمع آوری شده است، اکنون پس از رحلت او به من تحویل دهید، زیرا من جانشین و وارث او هستم و ما میراث پدرم را تقسیم کردیم. برای شما نیز عذری نیست که آن اموال را بیش از این نزد خود نگه دارید (صدوق، ۱۳۸۵: ۲۳۶).

از دیگر مکاتبه‌ها می‌توان به نامه امام<sup>(ع)</sup> به حسین بن مهران اشاره کرد. حسین بن مهران همان شخصی است که به دلیل تقیه نکردن، امام رضا<sup>(ع)</sup> را مورد انتقاد قرار داد و بر این اساس امامت آن حضرت را منکر شد (همان، ۱۳۷۸ق، ج ۲: ۲۱۵-۲۱۴). امام رضا<sup>(ع)</sup> برای نجات وی، نامه‌ای مفصل و اخطارآمیز برای همراهانش فرستاد (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۵۹۹) تا اینکه آنان را بر اخطارهایش شاهد بگیرد، زیرا عادت حسین این بود که هر گاه مسئله ناخوشایندی به وسیله نامه از او خواسته می‌شد، دریافت چنین نامه‌ای را انکار می‌کرد. گرچه این نوع مکاتبه‌ها در مورد حسین بن مهران بی‌تأثیر بود لکن در مورد بزنی مؤثر واقع شد (طوسی، بی‌تا: ۴۷). در این باره از احمد بن ابی‌نصر بزنی چنین نقل شده است:

من بر موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> توقف نموده و امامت امام رضا<sup>(ع)</sup> را قبول نداشتم تا اینکه نامه‌ای به ایشان نوشتم و مسائلی را پرسیدم. در این میان، یکی از مسائل مهم را فراموش کردم؛ اما هنگامی که جواب ایشان را دریافت نمودم، ملاحظه کردم که جواب همه مسائل و از جمله آن مسئله‌ای را که فراموش کرده بودم، از جانب امام<sup>(ع)</sup> به دستم رسید. من از این جریان به خود آمده و از ادعای مهدویت درباره موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> بازگشتم و امامت علی بن موسی<sup>(ع)</sup> را پذیرفتم. پس از آن از امام<sup>(ع)</sup> تقاضای ملاقات نمودم و ایشان در آخر همان روز مرا پذیرفت (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۶۶۲)

### جلوگیری از جعل و تحریف روایت‌ها

چنان‌که ذکر شد بخش وسیعی از ذخایر روایی تشیع در اختیار واقفیان بود. از این رو به اقتضای منافع خود، روایت‌ها را جعل و تحریف می‌کردند. برای پاک‌سازی احادیث و جلوگیری از تحریف روایت‌ها، امام<sup>(ع)</sup>، راویان و ناقلان احادیث تحریف‌شده را دروغ‌گو خوانده و صورت صحیح روایت را بیان می‌فرمود. از جمله موارد گفته شده به دو مورد اشاره می‌شود:

- ابن‌قیاما صیرفی از امام رضا<sup>(ع)</sup> در مورد پدر بزرگوارش پرسید. امام<sup>(ع)</sup> در پاسخ او فرمود: «از دنیا رفت، همان‌طور که پدرانش از دنیا رفتند.» ابن‌قیاما گفت: «پس با این حدیثی که یعقوب‌بن‌شعیب از ابوبصیر نقل کرده، چه کنم؟ که امام صادق<sup>(ع)</sup> فرموده اگر کسی خبر مرگ این فرزندم را به شما داد و گفت که او وفات یافت، کفن شد، به خاکش سپردند و دستانش را به نشانه‌ی پایان کار تدفین بر هم زد، باور نکنید.» امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «ابوبصیر دروغ گفت، امام صادق<sup>(ع)</sup> این‌گونه به او نفرموده بود، بلکه فرموده بود: اگر کسی خبر فوت صاحب هذا الامر (قائم) را برای شما آورد، باور نکنید» (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۹۰۲).

- در گزارشی آمده است که علی‌بن‌ابی‌حمزه بطائنی برای انکار امامت امام رضا<sup>(ع)</sup> به آن حضرت گفت: «روایت داریم که امام<sup>(ع)</sup> تا جانشینش را نبیند، از دنیا نمی‌رود.» امام رضا<sup>(ع)</sup> روایت را بدان گونه که ابن‌ابی‌حمزه نقل کرده بود، رد نمود و کلمه «الا القائم» را به روایت افزود، یعنی امام<sup>(ع)</sup> تا جانشینش را نبیند، از دنیا نمی‌رود مگر قائم. علی‌بن‌ابی‌حمزه گفت: «بله، به خدا چنین چیزی در روایت هست.» پس امام<sup>(ع)</sup> به او فرمود: «وای بر تو! چگونه جرئت کردی، به روایت تحریف‌شده برایم استدلال کنی؟»

سپس امام<sup>(ع)</sup> به علی‌بن‌ابی‌حمزه چنین هشدار داد که ای پیرمرد! از خدا بت‌رس و از کسانی که مانع دین خدا هستند، نباش (همان: روایت ۸۸۳).

### طرد اجتماعی

راهکار و موضع دیگر امام<sup>(ع)</sup> علیه واقفه، جداسازی صف آنان از صف شیعیان خود بود: «ینهی شیعتہ عن مجالستہم و مخالطتہم؛ شیعه را از همنشینی و آمیختن با آنان نهی می‌کرد» (صدر، بی‌تا: ۴۴۰). در این نوع مبارزه، امام<sup>(ع)</sup> برای جلوگیری از ایجاد جنگ‌های روانی در میان شیعیان و به انزوا کشاندن گروه واقفه، شیعیان را از مجالست و همراهی با واقفه منع می‌ساخت. نقل شده است که وقتی حضرت از همنشینی یکی از یاران خود به نام محمد بن عاصم با واقفیان خبردار شد، وی را به شدت نهی کرد:

یا محمد بن عاصم، بلغنی أنك تجالس الواقعة قلت نعم جعلت فداک أجالسہم وأنا مخالف لهم، قال لا تجالسہم فإن الله عز وجل يقول وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللّٰهِ يُکْفَرُ بِهَا وَ یُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ یُخْرُجُوا فِی حَدِيثٍ غَیْرِہِ اِنْکُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ، یعنی بالآیات الأوصیاء الذین کفروا بها الواقعة (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۸۶۴).

در روایتی دیگر، امام<sup>(ع)</sup> با عبارت «انصب لهم من العداوة یا یحیی ما استطعت» به صحابی خود به نام یحیی بن مبارک دستور می‌دهد تا می‌تواند با واقفیه دشمنی کند (همان: روایت ۸۸۰).

از رهگذر این سیاست، خط اصیل تشیع و جامعه امامیه در نقطه مقابل واقفیه قرار گرفت و دامنه تأثیرگذاری آنان بسیار محدود شد: «فإن الإمامیه كانوا فی غایة الاجتناب و التباعد عنهم حتی أنهم كانوا یسمونهم الممطوره أی الکلاب التي أصابها المطر؛ همانا امامیه به شدت از آنان (واقفه) دوری می‌جستند تا جایی که آنها را ممطوره به معنای سگ‌های باران خورده نامیدند» (عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲: ۶۹).

### محدودسازی منابع مالی

ترویج و توسعه یک جریان، با منابع مالی و پشتوانه‌های اقتصادی خود رابطه مستقیم و غیرقابل انکاری دارد که جریان واقفیه نیز تابع این قانون کلی بود. شیعیان و

میریدان امام کاظم<sup>(ع)</sup> که در مناطق مختلفی چون مصر، بغداد، کوفه و ... ساکن بودند تحت شرایط امنیتی، سیاسی یا بُعد مسافت از امکان دسترسی مستقیم به امام<sup>(ع)</sup> محروم بودند، به همین مناسبت وجوه شرعیه، هدایا و نذرهای خود را به وکلای آن حضرت پرداخت می‌کردند تا در فرصت مناسب به امام<sup>(ع)</sup> تحویل دهند. وکلای مذکور که از رهگذر دریافت موارد فوق اموال فراوانی در اختیار داشتند، پس از رحلت امام کاظم<sup>(ع)</sup> ضمن اینکه همچنان در سایه وکالت از طرف امام<sup>(ع)</sup>، جایگاه اجتماعی خود را داشتند در زمرهٔ بانیان و مروجان اندیشهٔ واقفیه قرار گرفتند. یکی از شیوه‌های رایج واقفیان، تطمیع افراد و رشوه دادن به شیعیان امام رضا<sup>(ع)</sup> بود. از جمله نقل شده که واقفیان به صفوان بن یحیی وکیل امام رضا<sup>(ع)</sup> پیشنهاد کردند تا در قبال رها کردن امام<sup>(ع)</sup>، مقدار زیادی پول دریافت کند ولی او این پیشنهاد را رد کرد (نجاشی، ۱۴۱۶ق: ۱۳۹). بدیهی است که اموال و وجوه مذکور سرمایه و پشتوانهٔ قابل اتکایی برای ترویج اندیشه‌ها و ابزار قابل اعتمادی برای دستیابی به اهداف آنان به حساب می‌آمد.

امام رضا<sup>(ع)</sup> برای مقابله با ترویج اندیشهٔ آنان و جلوگیری از فریب شیعیان، سیاست تحریم اقتصادی علیه آنان را تدبیر فرمود. یونس بن یعقوب دربارهٔ پرداخت زکات به آنها از امام<sup>(ع)</sup> سؤال کرد:

قلت لأبي الحسن الرضا<sup>(ع)</sup> أعطى هؤلاء الذين يزعمون أن أبابك حى من الزكاة شيئاً قال لا تعطهم فإنهم كفار مشركون زنادقة؛ به امام رضا<sup>(ع)</sup> عرض کردم به آنهايي که بر این باور هستند که پدرت زنده است زکات بدهم؟ فرمود به آنها ندهید همانا آنها کفار مشرک زندیق هستند (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۸۶۲).

با منع شیعیان از پرداخت زکات به این گروه، آنان با محدودیت و کاهش جدی منابع مالی مواجه شدند و زمینهٔ تنگناهای اقتصادی و کاهش فعالیت‌های هزینه‌طلب آنان فراهم شد. به عبارتی دیگر با منعی که امام<sup>(ع)</sup> از پرداخت زکات و دیگر وجوه به

امام رضا<sup>(ع)</sup> در مواجهه با اندیشه و ... ❖ ۱۶۳

واقفیان ایجاد کرده بود آنان دیگر قادر نبودند در پوشش وکالت امام<sup>(ع)</sup>، منابع مالی و پشتوانه اصلی خود را تأمین کنند، به دنبال آن، از تطمیع افراد مؤثر جامعه و پرداخت هزینه‌های دیگر برای ترویج اندیشه خود بازمانده و دامنه فعالیت و اثرگذاری آنان محدود می‌شد.

### معرفی ماهیت واقفیان و بیان عاقبت آنان

چنان‌که مکرر در طول مقاله اشاره شد سران واقفه به واسطه وکالت و وثاقتی که از طرف امام کاظم<sup>(ع)</sup> داشتند، در باور جامعه از مقبولیت اجتماعی و علمی مناسبی برخوردار بودند. به همین مناسبت زمینه پذیرش سخنان آنان پیرامون مباحث اعتقادی از جمله ادعای مهدویت امام کاظم<sup>(ع)</sup> فراهم بود.

معرفی چهره واقعی و پرده‌برداری از ماهیت آنان، بهترین ابزاری بود که امام رضا<sup>(ع)</sup> می‌توانست اعتبار و سابقه مثبت برخی از آنان را که در شمار بزرگان اصحاب ائمه<sup>(ع)</sup> بودند مخدوش ساخته و زیر سؤال ببرد تا از این رهگذر از گمراه شدن و گرفتاری شیعیان در دام آنان پیشگیری کند.

علی بن عبدالله زبیری در نامه‌ای از امام رضا<sup>(ع)</sup> درباره واقفه سؤال پرسید و امام<sup>(ع)</sup> پاسخ فرمود: «الواقف عاند عن الحق و مقیم علی سیئه ان مات بها کانت جهنم مأواه و بئس المصیر؛ واقفی، ستیزه‌گر و معاند حق و پایدار بر گناه است و اگر واقفی با این عقیده بمیرد، جایگاهش جهنم می‌باشد و جهنم بد جایگاهی است» (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۸۶۰).

از نظر امام رضا<sup>(ع)</sup> واقفیان، دروغ‌گو و حتی کافر هستند: «لعنهم الله ما أشد کذبهم...؛ خدا آنها را لعنت کند چقدر دروغ‌گویی آنان، شدید است» (همان: روایت ۸۶۸). «کذبوا و هم کفار بما أنزل الله عزوجل علی محمد<sup>(ص)</sup>...؛ آنان دروغ گفته‌اند و به آنچه که خداوند بر پیامبر<sup>(ص)</sup> نازل کرده، کافر شده‌اند» (همان: روایت ۸۶۷).

علاوه بر بیان کلی پیشین امام<sup>(ع)</sup> درباره واقفه، در مواردی با تصریح به نام افراد معین، بر دروغ‌گو خواندن افراد واقفی تأکید می‌فرمود از جمله درباره ابن ابی حمزه فرمود: «آیا وی همان فردی نیست که روایت می‌کرد، سر مهدی عباسی به عیسی بن موسی همدم سفیانی، هدیه شد و گفت که ابا ابراهیم (امام کاظم<sup>(ع)</sup>) تا هشت ماه دیگر برمی‌گردد، آیا دروغ وی بر آنان آشکار نشده است؟» (طوسی، بی تا: ۶۹).

این روایت، در حقیقت بیانگر هشدار و هدایتگری امام<sup>(ع)</sup> به کسانی است که از روی سادگی و سردرگمی در دام واقفه گرفتار شده بودند.

- امام رضا<sup>(ع)</sup>، زندگی واقفیان را در سرگردانی و حیرت و مرگشان را چون زندیق‌ها دانست و بالاخره امام<sup>(ع)</sup>، واقفیان را کافر، مشرک و زندیق خواند (کشی، ۱۳۴۸: روایت‌های ۷۶۱، ۷۶۲، ۸۶۱، ۸۷۶ و ۸۷۸).

- در مورد عاقبت و سرانجام واقفیان، نقل شده که امام رضا<sup>(ع)</sup> فرموده است وقتی درون قبر از علی بن ابی حمزه در مورد امامانش سؤال شده است، وی تا امام کاظم<sup>(ع)</sup> شمرده و نتوانسته ادامه دهد و ملائکه ضربه‌ای بر سر او زده‌اند که از آن ضربه، قبرش تا روز قیامت، آتش گرفته است (ابن شهر آشوب؛ بی تا: ۳۳۷؛ کشی، ۱۳۴۸: روایت‌های ۸۳۳، ۷۵۵).

### لعن و نفرین

روایت‌های فراوانی از امام<sup>(ع)</sup> رسیده است که در آنها، واقفه مورد لعن آن حضرت قرار گرفتند. شدت لعن امام<sup>(ع)</sup> با عبارت‌هایی چون «لعنهم الله ما اشد کذبهم» (کشی، ۱۳۴۸: روایت ۸۶۸) حکایت از دلخوری شدید آن حضرت از آنان است.

به نقل از محمد بن سنان آمده است که نزد امام رضا<sup>(ع)</sup> بودم، سخن از علی بن حمزه به میان آمد، امام<sup>(ع)</sup> ضمن اینکه او را لعن کرد فرمود: «او می‌خواست در زمین و آسمان خداوند عبادت نشود، اما خداوند نور خود را تمام نمود، هر چند ملعون مشرک ناپسند

امام رضا<sup>(ع)</sup> در مواجهه با اندیشه و ... ❖ ۱۶۵

دارد... ابن ابی حمزه و امثال او کسانی هستند که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند (طوسی، بی تا: ۴۶).

در گزارشی از محمد بن جعفر نوفلی که ذکر آن گذشت آمده است:

قلت جعلت فداک این اناسا یزعمون ان أبابک حی فقال کذبوا لعنهم الله و لو کان حیا ما قسم میراثه و لا نکح نساؤه و لکنه و الله ذاق الموت کما ذاقه علی بن ابی طالب؛ عرضه داشتم فدایت شوم گروهی بر این باور هستند که پدرت زنده است. امام<sup>(ع)</sup> فرمود خداوند آنها را لعنت کند. اگر پدرم زنده می‌بود میراثش تقسیم نمی‌شد و همسرانش نکاح نمی‌شد، اما به خدا قسم او طعم مرگ را چشید همان‌گونه که علی بن ابی طالب چشید (صدوق: ۱۳۷۸ق: ج ۱: ۲۳۳).

سخن آخر اینکه موضع‌گیری امام<sup>(ع)</sup> و شاگردان آن حضرت به گونه‌ای بود که تعداد زیادی از افراد واقفه چون عبدالرحمن بن حجاج، رفاعه بن موسی اسدی، یونس بن یعقوب، جمیل بن دراج، حماد بن عیسی جهنی، احمد بن محمد بزندی و حسین بن علی الوشاء (طوسی، بی تا: ۴۷) را توانستند قانع کنند و به موقعیت تثبیت شده‌ای برای خود دست یابند. به خصوص پس از جریان ولایتعهدی امام رضا<sup>(ع)</sup> توسط مأمون، محبوبیت امام<sup>(ع)</sup> به اوج رسید. چه بسا اگر روال به همین ترتیب پیش می‌رفت واقفیان زودتر از آنچه رخ داد از جامعه شیعی رخت برمی‌بستند. گرچه وفات ناگهانی امام<sup>(ع)</sup> در سال ۲۰۳ق و جانشینی فرزند خردسالش امام جواد<sup>(ع)</sup> جان دوباره‌ای در کالبد واقفه دمید و آنها توانستند تعدادی از شیعیان را جذب خود کنند (نوبختی، ۱۳۸۱: ۹۵).

### جمع بندی و نتیجه گیری

از آنچه بیان شد چنین به دست آمد که عده‌ای از وکلای امام کاظم<sup>(ع)</sup> که در جامعه اسلامی نیز با عناوینی چون وکیل، فقیه، راوی و ثقه شناخته شده و دارای جایگاه مقبولی بودند، پس از رحلت آن حضرت با انگیزه‌های مال‌اندوزی، منکر وفات امام<sup>(ع)</sup> شده و از

پذیرش امامت حضرت رضا<sup>(ع)</sup> سر باز زدند. افراد مذکور با ارائه تفاسیر غلط از بعضی روایت‌ها، در میان شیعیان این شبهه را ایجاد کردند که امام کاظم<sup>(ع)</sup> از دنیا نرفته است بلکه او همان امام قائم<sup>(ع)</sup> است.

تفکر واقفی که بانیان آن از چنان ویژگی‌ها و جایگاهی برخوردار بودند، در باور امام رضا<sup>(ع)</sup> پرخطرترین اندیشه در مقابل تشیع اصیل و آموزه امامت به حساب می‌آمد. به همین مناسبت امام رضا<sup>(ع)</sup> برای نجات فریب‌خوردگان ساده‌اندیشی که در دام واقفه گرفتار شده بودند و پیشگیری از گرفتار شدن دیگر شیعیان، مقابله با این اندیشه انحرافی و جلوگیری از توسعه آن‌را کانون توجه و محور فعالیت‌های خویش قرار داده بود. ایشان در تمامی اقدام‌های علمی و عملی خود ضمن تأکید بر رحلت پدر بزرگوارش و بیان دقیق اصول امامت و مهدویت، شدیدترین مواضع را در مقابل سران واقفیه و مروجان اندیشه آنان اتخاذ می‌کرد.

## منابع و مأخذ

- ابن داوود حلی، حسن بن علی، (۱۳۹۲ق). *کتاب الرجال*. تصحیح سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: الحیدریه.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (بی تا). *معالم العلماء*. بی جا.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (بی تا). *المناقب*. قم: علامه.
- ابن ندیم، (۱۴۱۷ق). *الفهرست*. تعلیق شیخ ابراهیم رمضان، بیروت: دارالمعرفه.
- اربلی، علی بن عیسی، (۱۳۸۱ق). *کشف الغمّه فی معرفه الائمه*. تبریز: مکتبه بنی هاشمی.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله، (۱۹۹۲م). *المقالات والفرق*، چاپ اول، مصر: دارالارشاد.
- امام، سیدجلال، «بررسی زمینه‌ها و عوامل پیدایش اندیشه توقف بر امامان شیعه<sup>(ع)</sup>». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، موسسه امام خمینی<sup>(ره)</sup>
- جاسم، حسین، (۱۳۷۷). *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم<sup>(ع)</sup>*. تهران: امیرکبیر.
- جباری، محمدرضا، (۱۳۸۲). *سازمان وکالت در عصر ائمه<sup>(ع)</sup>*. قم: موسسه امام خمینی<sup>(ره)</sup>.
- حرعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۷ق). *خلاصه الاقوال*. قم: فقاها.
- خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۳ق). *معجم رجال الحدیث*. قم: الثقافه الاسلامیه.
- رازی، ابو حاتم، (۱۳۹۲ق). *کتاب الزیئه*. تصحیح عبدالله سلوم سامرای، بغداد: *دارالحریه*.
- راوندی، قطب‌الدین، (۱۴۰۹ق). *الخرائج و الجرائح*. قم: الامام المهدی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۴۱۹ق). *الملل والنحل*. بیروت: دارصعب.
- صدر، سید حسن، (بی تا). *نهایه الدرایه*. قم: مشعر.
- صدوق، (۱۳۸۵). *علل الشرایع*. تحقیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف: الحیدریه.
- صدوق، (۱۳۷۸ق). *عیون اخبار الرضا*. بی جا: جهان.
- صدوق، (۱۳۵۹ق). *کمال الدین و تمام النعمه*. چاپ دوم، قم: دارالکتب الاسلامیه.
- طوسی، محمد بن حسن، (بی تا). *کتاب الغیبه*. تهران: نینوای حدیث.

کحاله، عمر رضا، (بی تا). *معجم المؤلفین*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.  
کشی، محمدبن عمر، (۱۳۴۸). *اختیار معرفه الرجال*. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.  
کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۳۸۹ق). *الکافی*. چاپ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.  
مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق). *بحارالانوار*. چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.  
مفید، (۱۹۹۳م). *الارشاد*. تحقیق موسسه آل البیت<sup>(ع)</sup>، چاپ دوم، بیروت: دارالمفید.  
ناصری، ریاض محمد حبیب، (۱۴۰۹ق). *الواقفیه دراسه تحلیلیه*، چاپ اول، قم: مهر.  
نجاشی، ابوالعباس احمدبن علی، (۱۴۱۶ق). *رجال نجاشی*. تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، چاپ پنجم، قم:  
جامعه مدرسین.  
نوبختی، حسن بن موسی، (۱۳۸۱). *فرق الشیعه*. مترجم محمدجواد مشکور، تهران: علمی و فرهنگی.